

شباهت‌ها و تفاوت‌ها، تاریخ و بازی دیگران

اگر چه گاه شنیده می‌شود که قیاس میان شرایط سیاسی و اجتماعی ایران بعد از انتخابات مردمی دوم خرداد ۱۳۷۷، با موقعیت ایران عصر زمام‌داری دکتر مصدق در اوایل دهه‌ی سی خورشیدی (که این ماه یادآور روزهای تلخ آن است) پُر هم، نادرست نیست و شباهت‌های تاریخی این دو دوره نیز تا حدودی خبر از اشتراکات رفتارهای سیاسی می‌دهد اما باورمندان این گونه تحقیق، به این دلیل بر شباهت‌ها تأکید می‌کنند که تفاوت‌های عمده‌ی زمانی و تاریخی این دو مقطع دور از هم را نادیده می‌گیرند. آگاهی سیاسی و هوشمندی نسل‌های جوان‌تر، شرایط منطقه و جهان، گذر از عصر جنگ سوم جهانی (جنگ سرد) و نبود قطب قدرتمندی به نام شوروی، ورود به دوران جنگ چهارم جهانی (تقابل با هم‌سان‌سازی نظم نوین جهانی)، ارجحیت ارزش‌های عقیدتی و آرمان‌های سنتی بر شعارهای ناسیونالیستیک دوره‌ی مصدق، نقش نیروهای نظامی برآمده از طبقات تهری دست، نقش مقتدرترین نهادهای دینی، تغییرات تاریخی و سیاسی جهان در بدو ورود به سومین هزاره، ادامه و استمرار نیروهای درونی انقلاب، شرایط اقتصادی، افزایش جمعیت، جایگاه تکنولوژی، تولید و صنعت، دور شدن از نقش سرنوشت‌ساز نفت، نبود احزاب فراگیر و رسانه‌های مخالف جدی، انزوای روشنفکران، قطع نسبی وابستگی‌ها در بخش کشاورزی کلان، نبود تشکیلات فعال کارگری (آن‌گونه که در عصر مصدق، به ویژه در بخش صنعت نفت وجود داشت)، حضور دوباره‌ی زنان در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و... تفاوت‌های بنیادی و فراگیر دیگری که تعبیر و دگرگون‌ساز حلقوی بودن و تکرار تاریخ رخ‌دادها را از اساس نفی می‌کند.

نه مردم امروز ما، مردم اوایل دهه‌ی سی به شمار می‌روند و نه دکتر محمد خاتمی، شباهتی به دکتر محمد مصدق دارد، و ناگزیر رییس‌جمهور برگزیده‌ی مردم ایران نیز به سرنوشت مصدق گرفتار نخواهند آمد و اگر فضای باز فرهنگی این عصر با شرایط دوره‌ی دهه‌ی سی، شباهت‌هایی دارد و وفور جراید و آزادی بیان و تنگ‌خُلقی گروه‌های فشار نشانه‌ای مشترک از این دو موقعیت است، مسئله به جنس و ذات و هم‌گونی مستمر و مشابه تعریف و رفتار آزادی اشاره دارد که نه این زمان و در این مکان که در هر کجای جهان سوم و زمان دیگری نیز رخ دهد و نمود بیابد، باز در وجوهی از منشور تاریخی خود، چنین شباهت‌هایی را آشکار می‌کند، مثل دوران مبارزه‌ی جمهوری خواهان با سپاه جامه‌گان فرانکو در اسپانیا یا دوره‌ی بعد از آزادی یونان از قید سلاطین ترکیه و همچنین فضای باز فرهنگی بعد از سقوط حکومت نظامیان در آتن، یا روزگار برآمدن ناصر و جنبش ناصریسم در مصر و تعدادی از جوامع عربی، و نزدیک‌تر... موقعیت سیاسی و اجتماعی در کشورهای نوحاسته‌ی آسیای میانه، یا زمان زمام‌داری دانیل اورتگا و ساندنیست‌ها در نیکاراگوئه، یا عصر سالوادور آلنده در شیلی: آزادی در هر زمان و مکان که رخ دهد و فرصت بالیدن بیابد، به درستی دستاوردهایی مشابه در پی می‌آورد، به همین دلیل است که هر کجای این سیاره موجودیت و حیات آزادی، لطمه‌ای را تحمل کند، تو گویی تمام اعضا و آحاد خانوار مشترک بشری مورد هجوم قرار گرفته است. در کشمیر یا چین، در پرو یا فلسطین...! در دوبلین یا میدان تیان آن‌مین... بدین منوال و با نظر به چنین باوری، بایسته است که در عین اعتقاد به وجه مشترک و درونی آزادی در هر مکان و زمان، به این نکته نیز اشاره کنیم که شرایط سیاسی و اجتماعی عصر دکتر محمد خاتمی، از اساس نمی‌تواند هم‌سایه، موازی و مشابه با دوران دکتر محمد مصدق باشد اما در کنار دانایی و تأیید توان‌های سیاسی

این دو چهره‌ی تاریخی، می‌توان در حوزه‌ی اقبال و کاستی‌های گریبان‌گیر این دو نام، به شباهت‌های کلی و تفاوت‌های جدی و اساسی رخدادها پرداخت.

دکتر محمد مصدق برآمده از بطن نظامی بود که خواهان برانداختن آن نبود، بلکه بر قانون‌مداری و آزادی‌های فردی و اجتماعی از منظر ملی‌گرایی اصرار می‌ورزید اما از حمایت فراگیر مردمی برخوردار نبود.

● دکتر محمد خاتمی نیز برآمده از ذات نظام اکنون ایران است که از تحکیم، سلامت و بهروزی آن به شدت دفاع می‌کند و در راستای همین نظر، بر قانون‌مداری و آزادی از منظر دین اصرار می‌ورزد، با این تفاوت که از حمایت فعال‌ترین و وسیع‌ترین اقشار جامعه برخوردار است.

دکتر محمد مصدق در سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، خواهان تعادل و تعامل تفاهم عادلانه بود اما غرب و شرق (انگلیس و آمریکا و شوروی سابق) حضور مدبرانه‌ی او را در یکی استراتژیک‌ترین کشورهای آسیا بر نمی‌تافتند.

● دکتر محمد خاتمی در سیاست خارجی، خواهان گفت‌وگو و تفاهم تمدن‌ها بر اساس دفع مفهوم سنتی غالب و مغلوب است، با بازمانده‌ی شرق (روسیه) روابط خوبی دارد و غرب را به فهم تمدن، عزت و استقلال مردم گرامی ایران دعوت می‌کند، تا به امروز نیز با اشاره به همه‌ی شواهد موفق بوده است.

دکتر محمد مصدق در توازن قدرت داخلی، از دو سو؛ چشمان اسفندیارگونه‌ی خود را در مقابل رهایش خدنگ دوسر مخالفین گشوده بود؛ یکی چپ روسی، و دیگری بی‌اعتنایی به نهادهای دینی.

● دکتر محمد خاتمی در توازن قدرت داخلی، از دو سو، دیدگان بینا و بانفوذ خود را به روی مجموعه‌ی محبت و تبسم مردمی گشوده است، از سر اقبال، دیگر جناح وابسته به غیر نیست که او را منادی دیگران بنامد و از جانبی دیگر، خود مولود آیینی مردمی، تاریخی و فراگیر و تاریخ‌مند به نام «دین» است و اگر هم ناخواهدگی وجود دارد، مخالفت آن‌ها بر سر چند و چون بینش نیست، بلکه مبارزه بر سر روش در سیاست‌گذاری‌های داخلی و خارجی است.

دکتر محمد مصدق در محاصره‌ی نظامیانی بود که تنها بنا به عادت قانون، سر در فرمان‌های فرمایشی داشتند.

● دکتر محمد خاتمی خود از جنس و جان هم‌گون نیروهای نظامی امروز ایران است که بنا به اعتقاد قانون، موظف حراست از امنیت ملی و استقلال ارضی‌اند.

● دکتر محمد مصدق در واقع برگزیده‌ی طیف محدود منورالفکرهای سیاسی عصر خود بود و اقشار وسیع دیگر مردمان، زنان، روستاییان و فرودستان شهری و پیشه‌وران و بازاریان را در در حلقه‌ی حمایت متقابل خود راه نداد که این بعد از شخصیت او به روند رشد و اندیشه‌ی وابسته‌ی ایشان به خانواده‌ای متعلق به قدرت، و طبقه‌ی ممتاز جامعه باز می‌گشت.

● دکتر محمد خاتمی؛ در یک ارزیابی کلی، فرزند جمعیت موحد و وحدت ملی و دینی است، که ظرفیت و اقبال پذیرش همه‌گان را داشته است، از مسجد تا دانشگاه، از کارخانه تا مزرعه، از اداره تا بازار، زن و مرد و پیر و جوان... به ناگهان او را بازشناختند و تحقق همه‌ی آرزوهای به تأخیر افتاده خود را در وجود مستقل، مهربان و

مردمی او یافتند که این پذیرش تاریخی البته به خاستگاه اجتماعی ایشان بازمی‌گردد، او به خانواده‌ای تعلق داشت و به طبقه‌ای وابسته بود که بر اساس خواست تاریخ شرقی ما، در مرکز جامعه قرار داشت و خانه پدری‌اش مأمّن به آرامش‌گاه همه‌گان بود. هنوز که هنوز است مردم یزد از تیسیم بی‌ریا و روحیه‌ی مصلحانه‌ی پدر ایشان یاد می‌کنند: پیرمردی که حتی دشمنان عقیدتی او نیز با یادآوری نامش، لاقلاً سکوت می‌کردند.

دکتر محمد مصدق در تعیین سیاست و گرفتن تصمیم‌های ملی و فراملی، با دشمنانی عقیدتی، آرمانی و بینشی در مجلس شورای ملی روبه‌رو بود و حتماً دشمنی تاریخی بعضی شبه‌نمایندگان، با وزیر امور خارجه‌ی مصدق: مرحوم دکتر حسین فاطمی را بسیاری به یاد دارند.

● دکتر محمد خاتمی در روند مدیریت ملی و فراملی خود، با مخالفانی در چگونگی روش در مجلس شورای اسلامی مقابل است، دفع وزیر کشور (عبدالله نوری) مولود ستیزی کینه‌ورزانه نبود، بلکه اختلاف بر سر چند و چون شیوه‌ی مدیریت داخلی بود که به استیضاح و دفع ایشان منجر شد. بر این اساس، تعبیر مخالفت با مفهوم کینه‌کشی سیاسی، فاصله‌ای بعید دارد، دیدیم که قول مساعد در حفظ توازن و هماهنگی در روش، به فوریت چهره‌ای چون (موسوی لاری) را جانشین کرسی وزارت کشور کرد.

ایران عصر مصدق، ایرانی به حاشیه رانده، بدون نقش و اقتدار در منطقه و منزوی بود، نه دشمنی کهن‌سال در منطقه داشت و نه هیچ همسایه‌ای بر موجودیت دفاعی آن صحنه می‌گذاشت.

● اما ایران دوران خاتمی، ایرانی است که از پی زلزله‌ای عظیم برآمده و تجاربی پربها را به دست آورده است، انقلاب ۲۲ بهمن ۵۷، هشت سال دفاع مقدس، اعلام آزادی و استقلال، هم‌آوردی با تمام قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی، رودررویی با دشمنان کهن‌سال و وحشت آنان از رشد قدرت دفاعی ملت ما و همچنین تمرین ریاضت ملی به خاطر سفر به ساحت استقلال اقتصادی و دفع صدقه مودی و مضر نفت از کالبد هزینه‌ی ملی، چهره‌ای دیگر از ایران ما در روابط بین‌المللی، در میان دیگر فرهنگ‌ها معرفی کرده است. ایران معاصر و سیاست حاکم بر آن چاره‌ای جز حذف تدریجی درآمد تنبلی‌پرور نفت از گردونه و معادله‌ی بودجه‌ی ملی ندارد، صدالبته رنج و شکنج و قناعت و ریاضت و تحملی تحمیلی می‌طلبد اما به راستی فرزندان ما از گیر و گرفت این اختاپوس هزار دست، نجات خواهند یافت. انفجار پل حیاتی نفت که به مثابه ارزشی سیاسی برای عبور یک ملت مطرح بود و هم به گونه‌ی اهرم فشار و ابزار بازی‌های بین‌المللی، از سوی قدرت‌های سلطه‌جو استفاده می‌شد، دکتر محمد مصدق، کابینه، راه و اندیشه‌ی او را زمین‌گیر کرد. سقوط ارزش پول ملی، تهی شدن صندوق ذخیره و افت و خیز مخارج، درآمد، تحصیل و فروش نفت. کرسی دولت ملی مصدق را به نفع نظامیان وابسته و کودتاچیان در هم شکست. نفت و ارز ملی، خواهران دوقلوبی که به راحتی به عقد بیگانگان در می‌آیند و خواستگاران خودی را به سوی انتحاری سیاسی سوق می‌دهند.

باری در پی شمارش این همه تفاوت تاریخی و اختلاف معنای اجتماعی و فاصله‌ی عینی و زمانی و اعتباری، که میان عصر مصدق و دوران زمام‌داری خاتمی وجود دارد، شایان گفتن است که یک شباهت اساسی و سرنوشت‌ساز و همجنس میان این دو حرکت تاریخی وجود دارد که نباید ساده انگارانه از کنار تهدیدات احتمالی آن گذشت و آن باز هم همان خواهران توأمان، یعنی نقش نفت و ارزش پول ملی است. تکانه و تزلزل این دو نیمه‌ی سرنوشت‌ساز، به بحران‌های شدید اقتصادی، رکود، تورم و تنش‌های معیشتی و اجتماعی می‌انجامد و این

عضو آسیب‌پذیر، همان پاشنه‌ی آشیل مغربی و دیده‌گان بی‌خبر اسفندیار مشرقی است که حریف، تجربه و شناختی دیرین از این نقص تقدیرساز دارد.

در میدان عاری از خون‌ریزی جنگ جهانی چهارم (اعمال نظم نوین جهانی: بردگی، تسلیم و سکوت جهان جنوب) ضامن سلاح مخرب استیلا، در دست اربابانی است که آن را نرم، بی‌صدا، خاموش و آرام‌آرام می‌چکانند، اولین گلوله‌ی این اسلحه‌ی غیرنظامی متعلق به نظم اقتصاد بازار آزاد، به سوی کشورهای در حال رشد جنوب شرقی آسیا شلیک شد، به گونه‌ی خرسنگی عظیم که در پاره‌ای از دریاچه‌ی مشرق زمین فرو بیفتند، چنان امواج نظم‌شکنی در پی‌آورد، که مقتدرترین نظام اقتصادی آسیا، یعنی ژاپن را نیز لرزاند، ژاپنی که خود به یک امپراتوری صنعتی و اقتصادی بدل شده بود، نتوانست از تیررس این شلیک حساب شده و اهریمنی، دور بماند و دیدیم که این ژاپن دچار چه بی‌اعتنایی تاریخی شد. کره، تایلند، مالزی، سنگاپور و... بر این غسل محیل به زانو درآمدند و هم‌زمان با پیش‌روی این موج مرگ‌آور که معادلات اقتصادی ملل جنوب شرقی آسیا را درنوردید، دیگر ممالک دور و نزدیک از این انفجار اتمی بی‌صدا نیز خواه ناخواه دامن از کف خواهند داد. واریز و ام‌های کلان بانک جهانی به صندوق‌های چند کشور آسیایی، در واقع اولین نشانه‌ی معامله‌ی غالب با مغلوب و ارایه‌ی نمونه‌ای موفق در معنای کرنش، تسلیم و خاموشی است. دکترین نو نوشته‌ی نظم نوین جهانی به فتح گام به گام همه‌ی خاکریزها، طبق برنامه، پیش آورده می‌شود اما این دهش و بخشش دهشتناک، زمانی عملی شد که قدرت‌های برتر و صنعتی، عملاً جای منار سرعت شده را کنده بودند. ریزش تولیدات صنعتی ارزان در میان خواهندگان تولیدات آسیایی، به سقوط قیمت‌ها و در نهایت به پیش‌زدن ارزش ملی و بومی منجر شد، در ادامه‌ی این جنگ نفس‌زور و امحای جمعی اقتصادی، ناگهان در مدتی کوتاه، قیمت نفت کشورهای نفت‌خیز و صادرکننده‌ی انرژی مادر، به پایین‌ترین حد ممکن نزول می‌کند. سرریز شدن انبارهای ذخیره‌ی نفت در غرب، سقوط پول ملت‌های جنوبی، فخرفروشی و گردن‌کشی دلار بر مسند رهبری پول جهان، و بی‌توازی دخیل و خرج نفت، موجی مهلک است که اولین پرتاب‌های پتیاره‌صفت خود را علیه ملت و در نتیجه سیاست و مدیریت دولت برگزیده‌ی خاتمی، آغاز کرده است. سناریست‌های این سیاست جهانی با پیش‌بینی تعارضات روش‌مندان، در میان مراکز تصمیم‌گیری در ایران و روشن بودن بروز تنش‌های داخلی، از بیرون، بدنه‌ی عزت و غرور ملی ما را مورد هجومی آرام اما نابودکننده و پر قدرت قرار داده‌اند. سرگرم شدن در مسابقات تحکیم قدرت جناحی، برخورد‌های سلیقه‌ای و فردی در گردونه‌ی سیاست کلی جامعه، آتش‌افروزی‌های لفظی و چانه زدن بر سر غلط یا صحیح بودن روش‌ها و در نهایت کشمکش‌های جناحی، یک سره ما حاصل طبیعی تجربه‌ی تاریخی جامعه مدنی و تمرین تسامح و رواداری و لمس و حس عینی آزادی است که طلوع‌ی اول آن از افق رسانه‌ها و جراید و جهان مطبوعات نمود می‌یابد اما آن خصم سلطه‌جویی که در پی تحمیل نظم تازه‌ی خویش بر جهان و از جمله بر آسیا و به ویژه بر ایران فهمیده و گرامی ماست، دقیقاً شرایط داخلی امروز را نیز پیش‌بینی کرده بوده است، به همین دلیل، اگر چه به ظاهر از خود چهره‌ای همسایه و موازی و خواهان گفت‌وگو با ایران متحول امروز و سیاست‌های انسان‌میان‌رو و صلح‌دوستی چون دکتر محمد خاتمی، نشان داده اما این بازی، پرده‌ای دیگر هم دارد که تمام قراین آن نشان می‌دهد که خواهان بقا و حیات و تحکیم و استمرار سیاست‌های جهانی رییس‌جمهور امروز ایران نیستند.

آن‌ها دست به بازی خطرناک، پیچیده و چندگانه‌ای زده‌اند، پیش رو، با تبسم، دست برادری به سوی نگاه ارزشمند خاتمی دراز می‌کنند اما این اعلام همدلی در واقع به گونه‌ای ادا می‌شود، که انگار می‌خواهد به نیروهای فعال، بالفعل و پر قدرت و رادیکال داخلی ثابت کند که این انقلاب و نظام آرمانی شماست که با واسطه‌ی

خاتمی، قصد عذرخواهی و عقب‌نشینی از مهم‌ترین ارزش‌ها و گران‌ترین آمال ملی دارد، که در نتیجه هیزم بر شعله‌های کدورت و نفاق می‌افکند و از این مسیر، مقصدی جز برخوردهای فیزیکی، برهم زدن امنیت و آرامش و ایجاد بی‌اعتمادی عمومی را تعقیب نمی‌کند.

تشنج و برهم زدن نظم و تفرق میان نیروهای کارساز و رودررو قرار گرفتن‌ها از سویی و تحمیل فقر و فاقه از بیرون و از جهتی دیگر به دلیل حذف تنها منبع درآمد، یعنی نفت و پیامدهای آن: سقوط ارزش پول ملی و در نهایت ویرانی نظام اقتصادی که رشوه‌خواری، اختلاس، دزدی، ناامنی و اعتراضات و یأس فراگیر، دل‌زدگی‌های سیاسی و افسردگی‌های اجتماعی و تزریق باور به ناوفاداری رییس‌جمهور به وعده‌های دوران انتخابات؛ سلسله‌ی سرنوشت جامعه و دولت را به سویی رهنمون خواهند کرد که خاتمی خواهان اثبات غرور ملی و سربلندی ملت متمدن ایران، مجبور به انزوا شود. دشمنان این مردم در چنین روزی جشن خواهند گرفت، زیرا می‌دانند که حریف خندان و خونسرد و دانا و مدبر و صلح‌جو و اهل تفاهم، جامعه‌ی ملی خود را به مرتبه‌ای از عزت و اراده و آگاهی و آزادی (آن هم از منظر دین و عدالت) خواهد رساند، که دیگر هرگز فریب غیر را نخواهد خورد و به زنجیره‌ی اهل تسلیم و کرنش و خاموشی نخواهد پیوست. نقطه‌ی مقابل این ذلت، عزت، اقتدار، استقلال، فهمیدگی و آزادی است، چنین ملتی بی‌شک به هیچ معامله‌چی جهانی اجازه‌ی غارت داشته‌ها و میراث‌های ملی خود را نمی‌دهد. دشمن دورخیز کرده‌ی حرفه‌ای، پژوهش به این زاویه‌ی پنهان پی برده است و می‌داند که گندمش تنها در آسیاب خون و خشونت آرد خواهد شد و خمیرش بر تابه‌ای برشته می‌شود که هیزمش را از استخوان ملت فریب‌خورده گیرانده باشد، باید گفت که این وهله، در عصر خاتمی برگزیده از سوی این ملت پُرحواس و دقیق، آن ترفند کهنه و سست، در عصر خاتمی بی‌عمل خواهد ماند. ملت ما عین حیات مفرح و زنده‌ی حافظه‌ی تاریخ عمل می‌کنند، اهل فراموشی نیستند و نمی‌گذارند تفاوت‌های عمیق دو عنصر متجزای دو «محمد» میهنی به شباهت‌های تحمیلی بدل شوند، تفاهم و گفت‌وگو... آری اما بی‌تزویر!